

۳۵۵ - مولانا صفاتی - نیز از جمله شاعران سلطان یعقوب خان است ،

و صفاتی حمیده و سماتی پسندیده داشت . و این مطلع ازوست : مطلع

سو ختم چندا سکه بر تن نیست دیگر جای داغ

بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ .

وله

بس که در دل هوس روی تو دارد دیده

پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده .

و میگویند که این مطلع از گلخنوی است و فقیر نیز چنین میداند .

۳۵۶ - مولانا طاهری - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است .

مطلع

زهی هر نقطه از مکتوب جاسوز تو داغ دل

سواد او شب هجران ، بیاض او چراغ دل .

۳۵۷ - میر همایون - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبع

نظم او بیکوست ، و خلق حمیده دارد و خلق پسندیده . و این مطلع ازوست : مطلع

افتاده ام نکویش از آب دیده در گل

دستی نهاده بر سر دستی نهاده بر دل .

مطلع دیگر

غلام خویشتم خواهد لاله رخساری

سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .

۳۵۸ - شاه عنایت الله - از جمله وزرای عراق است ، و قزوینی است ، و از

اوصاف دمیمه غیر طلم بریست . و این مطلع ازوست : مطلع

گشته دل از خوی من بیزار و من از خوی او

کاش بی دل روی من دیدی و بی من روی او

وله

میرم از هجر و ندارم کس که گیرد مائمی

ای اجل بگذار تا بر حال خود کریم دمی.

۳۵۹ - شاه محمود جان - از وزرای کبار سلطان یعقوب خان است، وعم

شاه عنایت الله است، و او وزیر کبیر سلطان یعقوب خان است، و بعد از او وزارت

جمیع سلاطین نیز کرد، و در زمان شاه اسماعیل صوفی وفات کرد، و در سایر علوم

کامل بود. و این غزل ازوست:

بعد از وفات خاک وجودم سبو کنید

چون بشکند سفال سگ کوی او کنید.

ای ماه منظران همه چیز شما نکوست

بهر خدا که عادت و خوهم نکو کنید.

وله

بدل دزدی چنان زلف تو دارد طرز يك رنگی

که در تار بکی شب می برد خال از رخ زنگی.

وله

نرخیم تیر تو شادیم و راحت جگرست این

ولی چو میکشی از دل جراحت دگرست این

۳۶۰ - مولاناظهري - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است.

و این مطلع ازوست:

ای کبوتر پیامی چو بر یار شوی منگر دانه خالش که گرفتار شوی.

وله

آهوا را در دل از تیر تو جز پیکان نماد

آمدی در شهر و در صحرا یکی را جان نماد.

۳۶۱ - مولانا رفیعی - از جمله شعرای آن سلطان است، و از شهر همدان

است، و خود نیز شخصی همه‌دان است، و مردی طویل‌العمر بود، و صاحب مولانا طوسی. و این مطلع ازوست: مطلع

نیارم از کسی جستن نشان ماه سیمائی

که نرسم میرم از غیرت چو گوید دیدمش جائی.

۴۶۲ - مولانا حقیری - نیز همه‌دانی است، و کسی همه‌دانی است. و این

مطلع ازوست: مطلع

ز بس کامد بدل تیرش پیایی دلم خواهد که سارد خانه از پیی.

۴۶۳ - مولانا جزوی - فضایل کلی داشت، و طبع نظم بیکو داشت. و این

مطلع ازوست: مطلع

دلا شد سالها چون غنچه‌ام در کنج تنهائی

برون آیم که از من شکفت گل‌های رسوائی.

۴۶۴ - مولانا فدائی - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است،

و نوربخشی است، و فی الواقع مردی فدائی بوده، و در جنگ دلیری و فدائی‌گری  
مینموده و این مطلع ازوست مطلع

ببالای دل فتادم ز کرشمه جوانی

چه کرشمه؟ افت دل، چه جوان؟ بالای جانی.

و مولانا در همه علوم آلم بود، و در جود و کرم حاتم‌نابی می نمود. و این مطلع نیز

زوست: مطلع

ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبلی

از تو دارد این مثل شهرت که «شهری و گلی».

وله

صبح دم بوئی بمخموری رسید از میکده

آنچه دید از کعبه زاهد رند دید از میکده.

۴۶۵ - مولانا شمسی - نیز از جمله شعرای سلطان سعید است، و فضایل

او اظهر من الشمس و این من الامس بود، و طبع نظم او خوب، و این مطلع ازوست: مطلع

کشیدی خنجر و آئینه رخسار خود کردی

بچشم عاشقان نظاره دیدار خود کردی.

وله

زرویم آن زمان اشک ندامت پاک خواهد شد

که سرد راه آن سرو خرامان خاک خواهد شد.

۳۶۶ - مولانا باطنی - نیز از جمله شعرای طاهری سلطان شهید است،

و فضایل او ناپدید، و این مطلع ازوست: مطلع

تو که خورشید صفت مهر نمای دگری

شب بجای دگر و روز بجای دگری.

۳۶۷ - مولانا هلاکی - از جمله شعرای اوست، و هلاک شعر و شاعری

بود، و دایم بهمین تفاخر مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از رنگ رخسار تو داغی بر دل لاله

ز عکس روی تو گلی را جگر پر کاله پر کاله.

۳۶۸ - مولانا شفیقی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است، و بسی کسی

فاضل و کامل بود، و در مباحثه محادله مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

دل زان رشته جان را تیر یار بر بسته

که نتواند ز جاپر و از کردن مرغ پر بسته.

۳۶۹ - مولانا فانی - نیز از جمله شعرای سلطان مذکور است، و در فصل

کمال و علم علم و مشهور در میان جمهور. و این مطلع ازوست: مطلع

رستم ز روز هجر که شام اجل رسید

جانم فدای او که عجب در محل رسید.

وله

وای از غرقاب غم امید جان کنندن نماند  
تن بمردن به که اکنون چاره جز مردن نماند.

وله

نامه ات بر چشم گریبان گریسمالم تر شود  
ورنهم بر سینه میترسم که خاکستر شود.

۳۷۰ - مولانا فغانی - نیز از جمله شعرای اوست، و شیرازی است، و بسیار  
خوش طبع و طریف بود، و خلق و خلاق نیکو داشته، و شعرش نیز نیکوست. و این  
مطلع ازوست: مطلع

منم ای سوارگردی بعنان تو روانه بروم ز پیش راحت بجفای تازبانه.

وله

آلوده گردی، رپی صید که گشتی غرق عرقی، از دل کرم که گذشتی.

وله

گردی شوم بشینم بر دامن قبایش پنهان ز چشم مردم عالم ریحی بپایش.

وله

ز تو چون وفا بداری چه خوشست دور بودن

نفسی تلخ کامی زدن و صبور بودن.

۳۷۱ - مولانا قبولی - نیز از جمله شعرای آن سلطان معفور است و مقبول و  
مقبول دایها است. و این مطلع ازوست. مطلع

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او چشمی بسوی مردم و چشمی بسوی او

۳۷۲ - مولانا حیرانی - جوانی فانی صمت و درویش وس بوده، و صحبت

گرم دل مصاحبان خوش مینموده. و این مطلع ازوست مطلع

تو گنج حسنی و آتش زده و برانه ما را

مشو همخانه با هر کس مسوزان خانه ما را

وله

پیکان مکش از سینه‌ام قصد دل شیدا مکن

بهر من خونین جگر درد دلی پیدا مکن.

۴۷۴ - میرفنائی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و کسی

خوش طبع و خوش خلق بوده . و این مطلع ازوست : مطلع

من که از خود غیرتم آید که بینم روی او

دیگری را چون توانم دید هم‌زایوی او .

وله

چه شد کان سنگ دل هرگز نمی پرسد ز حال من

نمیگوید که چون شد حال او دور از وصال من .

۴۷۴ - مولانا روحی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است . و این مطلع

ازوست : مطلع

وه که جام در غم آن دلستان خواهد شدن

ز آنچه میترسیدم آحر آچنان خواهد شدن .

وله

اگر وصف سر زلف تو موئی در میان افتد

سخن دانان عالم را گرها در زبان افتد .

۴۷۵ - مولانا طوطی - از جمله شعرای اوست ، و کسی خوش طبع است .

و این مطلع ازوست : مطلع

خاکپایت که در این چشم است مارا گه در آن

بر مثال شیشه های ساعت ریگ روان .

۴۷۶ - مولانا خاتمی - نیز یکی از شعرای آن سلطان است . و این مطلع

ازوست . مطلع

کا کل بشانه میزند آن دلستان من می پرورد بالای سبزه بهرجان من .

**۴۷۷ -** خواجه مقصود کازرونی - بسی فاضل و کامل بوده ، و در علم جفر بی نظیر و ماهر ، و اعمال جفریه او ظاهر و باهر ، و از جمله اعمال اینست که در زمان سلطان یعقوب خان یکی از خطای کازرون باو دعوی داشت ، چون بمجلس دعوی درآمد خواجه مقصود چیزی بر کف دست خود نوشته بود ، چون کف دست خود را در برابر آن خطیب داشت ، در زمان خطیب افتاد و جان بجان داد ، حکام و قضاة و علما که در مجلس حاضر بودند چون این عمل از او مشاهده کردند از او بترسیدند و تعرضی باو نکردند ، مگر مولانا جلال الدین محمد دوانی صدیقی که از او ترسیده و از کمال صدیقیت خود سخن راست گفت و فتوی داد که او باین عمل واجب القتل گشته ، زیرا که فرق نیست میان آنکه کسی دیگری بشمشیر بکشد یا باسمی که تأثیر او محرب او باشد ، چون خطیب بتأثیر اسم محرب التأثیر خواجه مقصود گشته خواجه نیز واجب القتل است . مولانا جلال الدین اگر چه فتوی بوجوب قتل خواجه نوشته ولیکن حکام از ترس خواجه را نکشته اند ، ولیکن این فتوی سبب نقای عداوت میان مولانا و خواجه شده ، و دایم الاوقات هر يك از ایشان برای آن دیگری عملی میکرده اند که سبب هلاک شود ، تا روزی مولانا جلال الدین در مجلس درس بوده و کسی را برسات پیش خواجه فرستاده که خواجه باید که زحمت و رنج عث نکشد که بیشتر از یکسال عمر خواجه نمانده ، بعد از آن روز درس چون یکسال تمام گشته خواجه هلاک گشته ، و از اینجا قوت معرفت مولانا جلال الدین و مقدار کمال او معلوم میشود . این مطلع از دست مطلع

رنگ زردیکی (۹) که از جان گشته ام مشتاق او

چشمها چون باد مهره بسته ام بر ساق او .

**۴۷۸ -** مولانا جلال الدین محمد دوانی - علامه عالم بود ، و در زمان اوجیح علمای دوران شاگرد او بودند ، و علمای عراق و فارس و آذربایجان و خراسان همه او را باستانی مسلم میداشتند ، و مولانا همه کتابی درس میگفت ، و با مبتدی و منتهی مباحثه مینمود ، و از برکت انفاس پر برکت او هر کس که پیش او درس

بخواند جائی بعالمی مسلم میشد، و مولانا شخصی ولی بود، و کرامات او ظاهر و باهر بود مثل عمل او با خواجه مقصود، و نیز چون سلطان یعقوب خان در آخر عمر ظلم و تعدی مینمود مولانا از او برنجید و اطهار رنجش کرد، و بعلاویه دستار سفید خود را تغییر کرده بود و میگفت تا تغییر وضع عالم نمیشود من وضع خود را تغییر نمیکنم، شبی که سلطان وفات یافت مولانا تغییر وضع خود نمود و دستار سفید خود بر سر بهاد. و چون از حاکمی ظلمی میدید، از او میرنجید، دعای فوت (۱) در عقب صلوات ختمه میخواند تا وقتی که آن ظالم هلاک میگردد. و کمالات او نهایت و عایت ندارد. و از جمله اشعار او اینست:

من کجا شعر و شاعری ز کجا      بد بیضا و ساحری ز کجا .  
 و این مطلع ازوست: مطلع

درد خمار دارم و درمان من میدست      اینخواجه می زبهر مداوا حرام نیست.  
 و این مطلع را چون مردم از او شنیدند ظریفی درمقابله این بیت گفت که:  
 بهارست و درکش می ارعوانی      نفتوای ملا جلال دوانی .

و هر جا که مطلع مولانا می نوشتند این بیت ظریف نیز در پائین آن مینوشتند، مولانا بهر جا که میرفت آن مطلع با این بیت بر در و دیوارها نوشته میدید، میرنجید و میگفت «بیتی بطریق ظرافت گفتیم آفت عرض ما شد و سب بدنامی کشت، و مدتی شد که از آفت آن خلاصی نداریم» .

و مولانا چند رباعی در علم تصوف نظم فرموده، و شرحی بر آن رباعیات نوشته، و آن کتاب مشهور است، و همچنین مثنوی بنام سلطان صاحبقران سلطان بایزید گفته و چند بیت مطلع آن مثنوی اینست در تعریف کتاب.

دیدم اندر مسارح اطار      عجیبی را اختلاف لیل و نهار  
 آسمانی سفید نورانی      مشتمل بر نجوم طلسمانی .  
 وسط سطح او سراسر خط      خط او جمله منتهی بنقط



۴۷۹ - (۱) - کسی خوش طبع و متصرف بوده . و این مطلع شاهد تصرف او است : مطلع

دست در زلفش زدم شب بود و چشمش هست خواب  
می گشودم از هوش تا که بر آمد آفتاب .

۴۸۰ - خواجه مسعود - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و بسیار خوش طبع و متصرف است . و این مطلع ازوست : مطلع  
کس نشان سر موئی از آن دهان ندهد  
چنان بتنگم ازین غم که کس نشان ندهد .

وله

ربخت تیره چه یرسی و حال ابر ما  
ز خاک پای تو دوریم ، خاک بر سر ما .

وله

هلالی می نماید مه ، بین در شام عید او را  
چو محبوبی که رخ بر بندد و نماید او را .

۴۸۱ - مولانا سلامی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و مردی سلامت دوست ، و طبیعت او خوبست . و این مطلع ازوست : مطلع  
ز تیرت گر شکایت کردم ای یار دلم پر بود ازو معذور میدار .

۴۸۲ - مولانا مدیحی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبیعت او نیکوست . و این مطلع ازوست . مطلع  
شمع میسورد بسور ما و ما برسوز خود

دیده میگردید بروز ما و ما برروز خود

۴۸۳ - مولانا نصیبی - از جمله شعرای رحمان سلطان است . و این مطلع ازوست مطلع

(۱) در نسخه طهران و اسلامبول اسم شاعر ذکر شده

مجنون شنید تاله زاری و حال کرد بانگ درای محمل لیلی خیال کرد.  
 ۴۸۴ - مولانا فتیحی - از شعرای سلطان یعقوب است، و این مطلع  
 ازوست مطلع

مجنون مست دید غزالی و حال کرد حیران چشم او شد و لیلی خیال کرد.  
 ۴۸۵ - میردلال - از شعرای سلطان یعقوب خان است. و این مطلع  
 ازوست: مطلع

مجنون چو شام عید نظر بر هلال کرد

دیوانه گشت و ابروی لیلی خیال کرد.

۴۸۶ - خواجه عماد - لاری است، در زمان سلطان یعقوب خان بود، و  
 برسم تجارت مسافرت مینمود، و درایام تجارت بهری رسیده، و مقبول اهل هری  
 گردیده، و در هری مثنوی میگفته، و لیلی و مجنون را جواب گفته، و غزل نیز  
 میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع

برد سوی لب زبان و شعله زد بر جان من

کرد ظاهر لعمه از آتش پنهان من.

۴۸۷ - مولانا بیاضی - بطریق رسالت با محمود برلاس بحصار شادمان  
 آمده، و بهمین شادمان شده، و در حصار مانده. و این مطلع ازوست: مطلع  
 برن برسینه من خنجر و افکن سرار تن هم

در این خانه تاریک بگشا بسکه روزن هم.

۴۸۸ - سید عمادالدین - عراقی است، و او نیز او جمله شعرای سلطان صاحب  
 قران است، و مولدش یزد است، و چون بهری رفت قانون مینواخت، و چون  
 قانون را سی سار و قانون مینواخت مقبول پادشاه عالم پناه آن ملک گردیده،  
 و لیکن قدر مقبولیت او ندانست. و این مطلع ازوست: مطلع

دام شکفت در باغ جهان چون غنچه لاله

ز پیکانهای آن مه تا نشد پرگاله پرگاله.

## بهشت هفتم

در ذکر بعضی پادشاهان و پادشاه زادگان که شعر خوب را در محل خوب خوانده‌اند، با شعری خوب گفته‌اند.

ارحله آریکه :

۴۸۹ - سلطان صاحبقران پادشاه معمر، سلطان تیمور خان روزی در تخت سلطنت نشسته بود که حواسیس احبار او گفتند که پادشاه راده عالم پناه سلطان میرانشاه در تخت امریز نسیق و فحور مشغول است و امریز معمر معمر فحور گشته رو ناپه‌داه و حرابی دارد، و این حالت او جبهه صحت سه مصاحب بدست که شب و روز در صحت او شرب حمر مشغولند. یکی عبدالقادر عودی و دو دیگر دو کسند که نام ایشان معلوم‌بنده نیست، سلطان تیمور خان این خبر شنید، برجید و نسی تو اچی را جبهه همین کار فرستاد که دمار از روزگار هر سه با نکار بر آورد، و سر هر سه ارتس جدا کرده بیاورد این حمر چون فاش گردید و نگوش هوش ایشان رسید، پیش ر آمدن نسی تو چی ایشان از تبریز متواری گشته صورت قلندران در مملکت سیران مگردید، و کسی ایشانرا بمیشناخت، آحر لاهر چون تمحص و تحسس محکم کردند هر سه را یافتند و هر سه را سر و پیش و ابرو تراشیده پبایه سر بر خلافت مصر آوردند، و حکم واجب الامتثال شد که در مجلس هر سه را بکشند، و سر ارتس در کشند، عبدالقادر چون این معنی فهمید پناه بقرآن مجید و فرقان حمید برد، و در ساعت آیه « و الکاطمین العیط و العافیین عن الناس و الله یحب المحسین » ناوار خوب بخواند سلطان صاحبقران چون آیه عفو و احسان شنید و چون طل سجدی بود در مطهر عفو و احسان تجلی نمود، و بعد از آنکه آن دو کس را کشته بود این مصراع جبهه عبدالقادر بخواند که

« ابدال ربیم چنک در مصحف رد » (۱)

(۱) در حاشیه اصل نسخه هرات « هر چند لظیفه نازک و اتع شده باشد اما آنچه در صدرش در حدیث خواص و لیاقت این سه کلمات کردن هم ندادند چنانکه صدر هر آیه از این مسامحت تر که دست از اسر کس سر میرسد »

۳۹۰. خاقان سعید شاهرخ میرزا - او اولاد ایجاد انجاد سلطان صاحبقران تیمور خان است، و لطیفهای خوب از او منقولست، از جمله آنکه روزی که بر تخت سلطنت پدر نشست استاد قوام الدین معمار بواسطه تقصیری که در عمارت کرده بود مدت یکسال اردولت ملازمت سده سلطنت محروم مانده بود، آخر استخراج تقویمی کرد و بوسیله تقویم صدور و قضاة عسکر متشبهت شد تا تقویم او را عرضه کنند، و او را باین وسیله باز بخدمت آوردند. آن روز چون صدور تقویم او را عرضه نمودند سلطان شاهرخ میرزا چون نظر با استاد قوام الدین و تقویم او نمود بخندید و گفت: «تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی»

۳۹۱. میرزا الغ بیگ - پادشاه داشمندی بود، و انواع فضایل و کمالات علمی آراسته، و در خصوص فنون ریاضی ریاضتی تمام کشیده تا استاد اهل این فن گردیده، و رصد بسته بود و ربیع تألیف نموده، و در این ایام ربیع الغی یکی معتبر است، و در عام قرائت و سایر علوم شرعیه نیز بی نظیر بود، و حافظ تمام کلام الله بود، و در ترویج علم و دین جهد کلی مینمود، و آثار جهد او در سمرقند باقی است، و مولانا علی قوشچی یکی از شاگردان او بود، و گاهی شعر میگفت و این مطلع ازوست

هر چند ملک حسن بر بر نگین تست شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست.  
[و میگویند که میرزا الغ بیگ بهفت یزد فرستاده و مولانا شرف الدین علی یزدی را از آنجا طلب فرموده، و مولانا در جواب نامه او نوشته که

ز نهار شرف ز تفت بیرون بروی کاواز دهل شنیدن از دور خوش است.]  
۳۹۲. بایسنقر میرزا - پادشاهی عیش و خوش باش بوده، مردم او باش قلاش را دوست میداشته، و بسیار تربیت اهل فصل و هنر میکرده، و از این جهت اصناف هنر ها در زمان او بمرتبه اعلا رسیده، و هنرمندان بی مثل در زمان او پیدا شده اند، و هرگز پادشاهی بعیش و عشرت و شادکامی او نبوده و این مطلع ازوست:

دیدم آن دورخ اکنون دو ماهست  
غلام روی او شد بیا مغر  
وای مهرش بسی در جان ماهست  
غلام خورویان پادشاهست.

۴۹۴ - **بابر میرزا** - پادشاهی درویش مشرب، مؤدب بوده، و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه ارو اقدم را کرم بود، و بعلم تصوف اشتهالی تکمال داشته، و لمعات شیخ عراقی را مطالعه مینموده، و این رباعی در تصوف ازوست. رباعی

چون باده و جام را بهم پیوستی      میدان بیقین که رند بالا دستی.

جامست شریعت و حقیقت باده      چون جام شکستی بیقین دمستی.

۴۹۵ - **میرزا عبداللطیف** - پسر میرزا الغ بیک است، و پادشاهی مزاح و سودنی مزاح، و از دیوانگی ناپدر خود یاعی گشته، او را گشته، و با وجود جنون شعر را بیکو میگفته و این مطلع از اوست مطلع

برد و جان صد بالا از بیک نظر آورد چشم

چون بگویم شکر این، یارب ببیند درد چشم!

۴۹۵ - **سید احمد میرزا** - سلطان مستقیم الطبع بوده، و شعر بیکو میگفت.

و این مطلع ازوست - مطلع

مهم گر بیش از این پنهان نماید      عجب گر بی دلانرا جان نماید.

۴۹۶ - **میرزا کیچیک** - پادشاه راده خوش حلق بوده، و بسیار آثار حمیده و اطوار پسندیده داشته، و تجسس و تکبر نداشته، و در اندک زمانی بسیاری از فضایل علمی و عملی اکتساب نموده، و در رهد و صلاح و تقوی و فلاح شاه بوده. و این رباعی ازوست رباعی

عمری صلاح می ستودم خود را      در شدوة رهد می نمودم خود را.

چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح      المنه لله آزه نمودم خود را.

۴۹۷ - **سلطان بدیع الزمان** - بدیع زمان خود بوده و بطیر او بوده و در حسن حاق و حاق بی مثال، در عایت کمال، و دوررم و نرم بی بطیر، و در جود و کرم قدم بر قدم حاتم طی داشته، و شعر بیکو میگفته و این مطلع ازوست مطلع

مه من بی گل رویت دام حور گشته چون لاله

حگر هم از ع-م هجرت شده بر گاله بر گاله

[ و در سنه ۸۰۰ و ۸۰۱ سلطنت سلطان صاحبقران، اسکندر شی، سلطان سلیم خان

چون فتح تخت تبریز نمود و شاه اسمعیل صوفی را از آن تخت منتهزم گردانید، سلطان بدیع الزمان میرزا را در تبریز برگزید، و بحشمت و اعزاز او را باسطنبول آورد، و سلطان بدیع الزمان چون سایر سلاطین زمان در اسطنبول بخدمت او مشغول میبود، ناامید آنکه روری تخت هری که ملک موروث او بود از صوفی باز ستاند، و از کرم او باز رساند، لیکن پیش از حصول امل حلول اجل او واقع شد، و بطعن طاعون آن ملک گرفتار گردید، و پادشاه ملک عثمی گشت.

۴۹۸ - سلطان حسین میرزا - پدر سلطان بدیع الزمان است، و چند پسر

مثل او داشته، و سلطان حسین بحسن رعایت رعیت و حمیت دین و ملت بی نظیر بوده، و اطوار بسیار دایمیر داشته [مدح او این قدر بس بود که مولانا جامی شاعر و مداح او است، و اکثر تصانیف او بنام او، و میرعلیشیر که در علوم مثل است یکی از مقرنان سده سنییه اوست، و بدولت آن سلطان میرزا کور توفیق سعادت دنیا و آخرت یافته، و در یکروز چهارصد عمارت خیر از مدرسه و خانقاه و رباط بنیاد کرده، و همه با حسن صورتی تمام ساخته، و قیاس عظامت و جلال سلطان حسین از این میتوان نمود، و از این جهت مجلس هشتم کتاب مجالس النفائس میر تمام مشحون بذکر جمیل اوست، و چون اکثر اشعار او ترکی است ترک آنها نموده بدل آن بعضی اشعار فارسی او ذکر نمودیم، و این چند بیت از اوست

در عم عشقت مرا بی تو به حای مانده

این خیالی گشته وز آن نك گمانی مانده.

داعها بر استخوانم بی چو حال کعبتین

هر یکی از نازک آن هه نشانی مانده

باقدم گشته ام از هجر آن ابرو کمان

چون گمان بی بروی استخوانی مانده.

چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر

مست، سر در سجده زیبا خوانی مانده [

## بهشت هشتم

و چون در صدر کتاب موعود بود که در بهشت هشتم دو روزه مذکور شود لاجرم آن دو روزه را ذکر باید کرد. روضه اول در ذکر شعرای ماتقدم که پیش از رحمان سلطان صاحبقران سلیم خان بوده در روضه دوم در ذکر اشعار این سلطان و ذکر اشعار شعرائی که معاصر او بودند

## روضه اول

در ذکر شعرای مقدمین که بش از سلطان سلیم خان بوده اند. و چون ایشان دو قسمند، قسمی از مشایخ و اهل علمند لاجرم تقدیم این قسم اهم باشد زیرا که تقدم با اشرف دارد بر قسم دوم.

ارحمة ایشان شیخ و سر حلقه درویشان

۴۹۹ - شیخ ابو سعید فصل ابن ابی الحبر است. و او را کابر اولیاء است و او را سلطان ابو سعید ابو الحبر میخوانند و معاصر شیخ ابو علی سینا بوده و ایشانرا نایکدیگر اتفاق صحبت افتاده و بعد از ممارقت مردم از شیخ ابو سعید حال شیخ ابو علی پرسیده اند و گفته اند که ابو علی چگونه فاضلی است؟ شیخ فرموده که «هر چه ما می بینیم او آنرا میداند»، و همچنین مردم از ابو علی حال شیخ ابو سعید پرسیده اند که او چه طور کسی است؟ ابو علی گفته که «هر چه ما میدانیم شیخ ابو سعید میداند»، و از کلام ایشان فصل شیخ ابو سعید در شیخ ابو علی معلوم میشود، زیرا که مشهور است که «ایس الحمر کامة بند» یعنی «شایسته کی بود مانند دیده» و شیخ ابو سعید اشعار لطیف دارد از جمله این رباعی لطیف آروست رباعی

چشمی دارم همه در<sup>ر</sup> او صورت دوست

بادرده مرا حوشت تا دوست دوست

از دیده و دوست فرق کردن به نکوست

یا اوست درون دیده یادیده خود اوست.

رباعی دیگر

راهی است رکبه تا بمقصد پیوست

و ر جانب میخابه راهی دیگر هست.

لیکن راه میخابه ر آبادانی

راهی است که گاه میتوان داد بدست.

رباعی دیگر

در گوی تو میدهند جانی بجوی      حابی چه بود که کاروانی بجوی

از وصل تو يك خو بجهانی اردد      زین جنس که مائیم جهانی بجوی

و از شیخ پرسیده اند که صوفی کیست؟ شیخ در جواب گفته که «صوفی آست که هر چه در سر دارد بنهد و هر چه در دست دارد بدهد و ار هر چه بر و آید بچهد»

۴۰۰ - شیخ محدود بن آدم معروف بشیخ سنائی غزنوی - معاصر شیخ

ابوسعید بوده، و تصایف معتر دارد، و مثل حدیثه و انتحاح حدیثه. و ابن رباعی نیز اوست: رباعی

گفتی که زهر مجلس افروختنی      در عشق چه حیلهاست اندوختنی

ای بی خسر از سوختن و سوختنی      عشق آم-دبی بود به آموختنی

۴۰۱ - امام احمد غزالی - برادر امام محمد غزالی است، و در قزوین

مدفونست، و اشعار خوب دارد، از آنجماله اینست.

چون چتر سنجری رخ بحتم سیاه باد

ب فقر اگر کند هوس ملک سبب جرم.

تا یافت جان من حمر از ملک بیم شب

صد ملک سمروز بیک جو می حرم

۴۰۲ - شیخ اوحید الدین کرمانی - اشعار او مشهور است، و حکایت



میکنند که عادت او آن بوده که چون در سماع گرم میگشته پیراهن پسران امرد میدریده، و سینه سینۀ ایشان مینهاده، و چون بغداد رسیده حلیفه پسری صاحب جمال داشته، چون این سخن شنیده باخود گفت که او مبتدعست و کافر، اگر نامن چنین کاری کند خنجر بکشم و شیخ را بکشم، چون این خیال را شیخ بر سمیل مکاشفه داسته در وقت سماع این بیت گفته بیت

سهلست مرا بر سر خنجر بودن      دریای مراد خوبش بی سر بودن  
 تو آمده که کافری را مکشی      عازی چوتوئی رواست کافر بودن.  
 پسر چون داسته که او مکشف است مرید او گشته و از انکار او بارگشته.

۴۰۳ - شیخ مجدالدین بغداد کی - ازدهی است بغداد که نام ارواحی خوارزم،

و شیخ ارجله کنار اولیاست، و اشعار لطیف دارد. و این شعر اروست:

يك موی ترا هزار صاحب هوس است

تا خود بتوزین حمله کرا دست رس است

هر کس که بیافت دوانی بیافت عظیم

و انکس که بیافت درد بیافت بس است

۴۰۴ - شیخ نجم الدین آجری - از کنار اولیاست، و در مدت عمر دوازده

کس نمریدی قبول فرموده، و هر يك از ایشان ولی کامل است، و از جمله ایشان

شیخ مجدالدین بغداد کی است و شیخ نجم الدین دایه و شیخ سعدالدین و

شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین ناخرزی و شیخ جمال الدین کیل و

مولانا حلال الدین رومی صاحب مثنوی، و میگویند که چنگیز خان چون می

خواست که در خوارزم قتل عام کند پیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که از

خوارزم بیرون آی تا کشته شوی. شیخ قبول نکرد و گهت هفتاد سال در یکی

و امنیت ناخوارزمیان بودیم امروز نیز که روزنگی و ناامنیست است با ایشان

میباشیم که جدائی در این روز از ایشان علامت مروت بدست، و از این جهت شیخ

در آن زمان در میان ایشان ماند تا کشته گشت. و از جمله اشعار او اینست

دیوبست درون من که پنهانی بدست      بر داشتن سرش نآسانی بدست.

ایمانش هزار بار تلقین کردم این کافر را سر مسلمانی نیست .

۴۰۵ - شیخ شهاب الدین - اردهی است در نواحی سلطانیه ، و شهرت

او ریاده ارحد و غایت است ، و کمال و فصل او بی نهایت ، و تصانیف او نیز در غایت شهرتست . و از جمله اشعار او اینست رباعی

بخشای بر آنکه بخت یارش نمود بجز خوردن اندوه تو کارش نمود .

در عشق تو حالتیش باشد که در آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود .

۴۰۶ - شیخ جمال الدین گیلانی - او نیز از جمله کبار اولیاست ، و منشآت

بظم و نثر دارد ، و در بظم عربی و فارسی دستی قوی داشته . و از جمله اشعار عربی او این است :

نظر الصاح الی صاح جینه فتعلقت بمراجه الصفراء

واللیل فکر فی سواد فروعہ فتشمت بمزاجه السوداء .

۴۰۷ - شیخ نجم الدین دایه - نیز از جمله اولیاء عظامست ، و در راه خدا

مرد تمامست ، و مرصاد العباد تصنیف اوست . و این شعر اوست . رباعی

عشقت که دوای جان هر دل ریش است

ز انداره هر هوس درستی بیش است .

چیزی است که از اول مرا در سر بود

کاری است که تا آمد مرا در بیش است

۴۰۷ - شیخ سیف الدین ناجرزی - او نیز از اولیاء است . و این شعر

اوست رباعی

ها مردان های و ها جوان مردان هوی

مردی بکن و بگناه دار آن سر کوی

ور نیز آید چندانکه شکافد هوی

ز بهار که از دوست بگردانی روی

این نیز ازوست : رباعی

ای نالهٔ پیر می فروش از غم تو      وی نعرهٔ رند درد نوش از غم تو.  
افغان و فغان باده نوش از غم تو      خون در رنگ عاشقان بجوش از غم تو.

۴۰۸ - شیخ جلال الدین بهاء الاولد - بلخی است، ولیکن بواسطهٔ آنکه  
در قونیة روم وفات کرده مشهور شده 'رومی' و مثنوی از مصنفات اوست، و غیر از  
مثنوی پیر اشعار دارد و از جمله اشعار او اینست:

یکی لحظه ارو دوری شاید      که از دوری خرابی ها فراید.  
بهر حالی که ناشی پیش او باش      که از نزدیک بودن مهر زاید.

۴۰۹ - شیخ ضیاء الدین - تبریزی از کمل اولیاء است. و از جمله  
اشعار اوست:

دوش این دلم از درد جدائی میسوخت      ز اندیشهٔ آن تا تو کجائی میسوخت.  
تا از شب تیره رور روشن بدمید      بیچاره دام چو روشنائی میسوخت.

۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی که مشهورست بامام رافعی - قزوینی است  
و کمالات و فصایل او عایت و بهایت ندارد و از جمله کمار اولیاء است، و از جمله  
گرامات او اینست که از عایت فقری که داشته روغن چراغ نداشته و عزیز و محروم  
که از جمله تصایف اوست شها بروشنی انگشتان خود نوشته چه نور اصابع او از  
نور چراغ بیشتر بوده، و از جمله اشعار لطیف او اینست

رخت دلم هر چه بود عشق بعارت سرد

صمر نه راهیست خوار، عشق نه کاریست حرد

هر که بمیدان عشق گام بهد گام یادت

هر که در ایوان صر پای بهد دست سرد

بار جفا های یار کوه نداند کشید

حلقهٔ رهن یار باد بیارد شمرد.

وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عشق (۱)

خار به پیری رسید گل بجوانی بمرد .

و این قطعه نیز ازوست .

که بی علم کس را بحق راه نیست .  
که از تنگ نادانی آگاه نیست

طلب کردن علم از آست فرض  
کسی تنگ دارد ر آموختن

و این رباعی ازوست

در صومعه رفته دل بیمار چه سود ؟  
بکراحت و صد هزار آزار چه سود ؟

در جامه صوف بسته زار چه سود  
در رنج کسان راحت خود میطلبی

۴۱۱ - حکیم اثیرالدین ابهری - مفضل نام اوست ، در عهد هلاکو خان

در گذشت ، و در علم حکمت سرآمد دهر خود بود ، و کتاب کشف حکمت و هدایت  
حکمه و محصول و زبده و اشارات و بیان از تصایف اوست ، و شعر نیز می گفته .

و این جمله از اشعار اوست : رباعی

و اندر قفس جهان هم آواز بیافت .  
تاریکی شب بود کسش باز بیافت .

مسکین دل من چو محرم رار بیافت  
اندر سر رلف ماه روئی گم شد

۴۱۲ - فخرالدین رازی - استاد علمای زمان خود بود ، و کسی بجمعیت

او در جمیع علوم بوده و بیست ، و از کامل اولیاست ، و روزی که امام رافعی متولد  
گشته ، امام فخر آب دهان در دهان او ریخته ، و از برکت آب دهان او رافعی عالم  
کامل گشته ، و مولانا رومی اگر چه در مشنوی مدمت امام فخر کرده و گفته .

گر درین ره خود حرد ره بین بدی      فخر رازی رار دار دین بدی .

لیکن آن مدمت بنا بر آست که چون امام بر ظاهر شرع محافظت می کرده و  
مولانا سخنان صوفیه که فی الجمله مخالفت با ظاهر شرع دارد می گفته ، امام فتوی  
داده که مولانا رابلیخ اخراج کرده اند ، و بنا بر این غرض مولانا آن مدمت نموده .  
و امام را در هر علم تصنیفی معتبر مشهور است . و این شعر ازوست . رباعی

ایدل ز عبار جهل اگر پاک شوی  
 عرشست بشیمن تو شرمهت باید  
 تو روح مجردی بر افلاک شوی.  
 کائی و مقیم توده خاک شوی؟  
 وله

ترسم مروم عالم جان نادیده  
 درعالم جان چون روم از عالم تن  
 بیرون شوم از جان و جهان نادیده.  
 در عالم تن عالم جان نادیده.  
 و این قصیده مشهور باو منسوب است (۱).

ناک مرصع بسوخت مرغ ملامع بدن  
 اشک رلیحا بریخت یوسف گل پیرهن.  
 صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان  
 چون نفس جرئیل از گلوئی اهرمن.  
 صفحه صندوق چرخ گشت بگون سار بار  
 کرد برون مار صبح مهره مهر از دهن

۴۱۳ - شیخ محی الدین - در فون عاوم امام مسلم است ، و در هرفن نامی  
 مشهور دارد ، و در فن بحو نام او فرآست ، و امام بحویاست ، و در فن حدیث امامست ،  
 و نام او محی السنه است ، و در فن تفسیر بیر امام مسلمست و نام او امام بغوی است ،  
 و معالم التنزیل که تفسیر اوست تفسیر بغوی است ، و فی الواقع آن قدر معانی قرآن  
 که در او مذکور است در کشاف مذکور بدست ، ولیکن در کشاف اسرار اعجاز قرآن  
 بحسب فصاحت و لاغت بیشترست ، و امام بغوی شعر خوب میگفته و این شعر ازوست :  
 رباعی

دلدار ز ما کرانه میطلبد  
 در کوی فراق خانه میطلبد .  
 نادل گفتم چه کرده راست بگو  
 گفتم چه کنم بهانه میطلبد

۴۱۴ - خواجه نصیر الدین طوسی - ار ائمه علمای شیعه است ، و یکی از  
 کبار حکماء متاخرینست ، و تجرید ار جمله تصانیف اوست ، و ربیع خواجه نصیر نیز  
 مشهور است ، و اخلاق ناصری نیز ازوست ، و شعر بیر میگفته این رباعی ازوست :  
 رباعی

(۱) در تذکره دولتشاه ابن قصیده ، باوال معاصر راری سمت داده شده (ص ۷۶ طبع لیدن)

موجود بحق واجب اول باشد      باقی متوهم و مخیل باشد.  
هر چیز جز او که آید اندر نظرت      نقش دومین چشم احوال باشد.

۴۱۵. حکیم انوری - امام شعر است، و از جمله متاخرین حکما، و دیوان او مشهور است و شعر او یکی از هزار فضیلت اوست چه او حکیم بی نظیر بوده، و فقیه بی عدیل دلپذیر، و منجم متورع صادق القول، و این قطعه او در شرح اندکی از فضایل اوست: قطعه

گر فرو بستم در مدح و عزل یکبارگی  
طن مرکز نظم الفاظ و معانی قاصرم.  
بلکه بر هر علم گزاقران من داد کسی  
خواه جزوی باشد آن و خواه کلی، قادرم.  
منطق و موسیقی و هیأت شناسم بی شکی  
راستی باید بگویم با صیبی و افرم.  
از طبیعی رمر چند ار چند بی تشویش نیست  
کشف دانم کرد اگر حاسد باشد باطرم.  
بیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم  
ور همی باور نداری ریجه شو من حاصرم  
(این همه بگذار باشعرا مجرد آمدم)

چون سنائی هستم آخر گز نه همچون صابرم (۱)

و در آخر عمر در زهد و تقوی علم بود و مسلم، و مع ذلك تائب شد، و از ملازمت سلطان و ارباب دولت باز آمد، و بدرگاه حضرت بی نیاز با نیاز آمد، و چون سلطان او را بملازمت طلب فرمود در جواب نامه طلب این قطعه فرستاد قطعه  
کله کاندرو بروز و بشب      جای آرام و حوررد و حواب منست  
حالتی دارم اندرو که از آن      چرخ در عین رشک و تاب منست

(۱) این بیت در نسخه اسلامبول مذکور نیست

آن سپهرم دروکه گوی سپهر  
وان جهانم در و که بحر محیط  
هر چه در مجلس ملوک بود  
قلم کونه و صریر خوشش  
خرقه صوفیانه ارق  
هر چه بیرون بود اربن کم و بیش  
کنده پیر جهان جنب نکند  
خدمت پادشه که باقی نماند  
این طریق از معانی است خطا  
گرچه پیغام روح پرور او  
نیست من نمانده را زبان جواب  
ذره نور آفتاب من است.  
واله لعمرة سراب من است.  
همه در کلبه خراب من است.  
رحمه و بعمه ربان من است.  
ار هزار اطمس انتخاب من است.  
حاش المسامعین عذاب من است.  
همتی را که در جناب من است.  
به باروی خاک و آب من است.  
چکنم این خطا صواب من است.  
همه تسکین اضطراب من است.  
جامه و جای من جواب من است.

۴۱۶ - حکیم ارزقی *افصل الدین هر وی* (۱) است، معاصر سلطان ابراهیم

غزنوی بوده، و اشعار بسیار خوب دارد، و کتاب *الیه شلفیه* تصنیف اوست، و سبب تصنیف آن کتاب آن بوده که قوه ناه سلطان صفی تمام یافته چنانکه از جمعیت ناربان عاجز مانده، ارزقی جهت تقویت قوه ناه او آن کتاب را در بیان انواع طرق محتامه جماع تصنیف کرده، و فرموده که علامی را با کنیرک خوش صورتی نکاح سته اند، و شبکه ساخته، و پادشاه را فرموده که در طرفی دیگر از شبکه در ایشان نظر کند نوعی که ایشان بدند، آخر الامر از کثرت نظر در ایشان رطوبتی محمد از سلطان بیرون جسته و سلطان حسته بخروج آن رطوبت شفا یافته و قوت ناه او قوی گشته و ارجله اشعار او اینست

ساقی بیار اعل می کز حیاک آن

اندیشه لاله رار شود دیده گلستان

گر بگذرد پری شب اندر شعاع او

از چشم آدمی نتواند شدن بهمن

(۱) ذکر احوال شاعران در این روضه تطبیق شود با روضه ششم از بهارستان حامی

خوش بوی تر زعنبر و رنگین تر از عقبی

روشن تر از ستاره و صافی تر از روان .

۴۱۷ - ائیرالدین اومانی - اردهی است اومان نام از نواحی همدان ، مداح

سلیمان شاه حاکم کردستان بوده ، در عهد هلاکو خان وفات او نیز در عهد او بوده ، و از جمله اشعار اوست که جهت قاضی مجدالدین طویل گفته :

نه از آن داشت فنا مرگ وی اندر تأخیر

که برید اجلش می نماید تعجیل .

لیک در تبه صلات به چنان کم گشته است

که صد سال برد ده سرش عزرائیل ،

وقاصی چون هجو او شنید چهل نوبت انعام خوانده و برو بهرین کرده ، و ائیرالدین از بهرین قاضی هلاک شده .

۴۱۸ - ائیرالدین فرغانی . از شهرستان فرغانه ماوراءالنهر است ، و

شاعری خوست ، و از جمله اشعار اوست :

ای شمع زرد روی که با اشک دیده ای

سرحیل عاشقان مصیبت رسیده ای .

فرهاد وقت خویشی ، مسوز و میگدار

تا خود چرا ز صحت شیرین بریده ای .

یساری ساد داده ، ارنه چرا چو من

بد رنگ و اشکار و نزار و خمیده ای ؟

گر شاهی ز بهر چه رخ باز کرده ای ؟

ور عاشقی برای چه قدر کشیده ای ؟

آرا که نور دیده گمان برده تو خود

دایم در آب دیده از آن نور دیده ای ؟



۴۱۹ - امامی هروی - مداح سلاطین و وزای کرمان بوده ، و اشعار بسیار

خوب دارد، و از جمله اشعار او این لغز است :

ثلث و خمس و زوج فردی را که خمس و سدس او

بی شك از حد عدد بیرون بود تنصیف کن ،

بر قرار خویش ناری دیگرش در بیت مال

صرب کن ، چون صرب کردی انگهی تضعیف کن ،

سدس عشر ثلث او را نایب هر دو قسم

جمع کن ، بی بی که نصف ثلث از او تحذیف کن ،

کعب عین و جدر طارا گر بیرون آری بفکر

اندرو پیوند و چار و پنج را تألیف کن ،

با محاسب گفتم اندر علم او اسمی بر من

کو امامی را بعلم خویشش تعریف کن .

۴۲۰ - ابن خطیب گنجه - نام او تاج الدین احمد است ، معاصر سلطان

محمود غزنوی بوده ، و اشعار خوب دارد ، و از جمله اشعار او مناظره ایست که بازن

خود مهستی کرده ، و گویند که پیش از نکاح مهستی را بمجامعت دعوت کرده ،

مهستی در جواب این رباعی گفته

تن ناتو بخواری ای صنم در بدهم      با آنکه ز توبه است هم در بدهم .

تاری ز سر زلف بنم بر بدهم      بر آب بنخسم خوش و نم در بدهم .

بعد از آن پسر خطیب با مهستی حیلۀ کرد و مگری نمود کسی پیش او فرستاد

به نام خود بلکه دیگری ، و مهستی را بنام دیگری رام کرد ، چون مهستی شب پیش

او آمد و ابن خطیب از او محظوظ گشت باو گفت .

تن زود بخواری ای جلیب در دادی      ور گفته خویش رودبار استادی .

گفتی خصم بر آب و نم در بدهم      بر حاک بنخفتی و نم اندر دادی .

۴۲۱ - اوحدی مراغه - اشعار خوب دارد ، و در کمال اولیاء است ، و دیوان